

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد

قدری راجع به اصول فقه و فلسفه فقه و تفاوت این ها صحبت کردیم بحث کشیده شد به قاعده ملازمه کما حکم به العقل ، حکم به الشرع، اقوالی که در این ارتباط بود ، اشاره شد. اشاره ای داشتیم به حکم ارشادی و مولوی و خبط هایی که صورت گرفته توسط برخی نویسندگان، در جلسه روز بعد گفتیم که کل مباحث اصول را می شود در دو ابربخش و کلان بخش خلاصه کرد مباحثی که برمیگردد به گفتگو از منابع و اسناد و یکی از جاهای پراختلاف بین شیعه و سنی است. و بخش دوم مربوط می شود به مدیریت ادله؛ یادتان باشد در وقت تزامم یا تعارض البته در این میان اگر مطلبی مطرح می شود یا ذیل همین ها می رود یا این که به هر حال در حاشیه است و بعد یک جدولی را ارائه دادیم که در یک جا مذاهب ششگانه ؛ چهار مذهب اهل تسنن، زیدیه و امامیه ، اختلافاتی که در منابع داشتند بعد صحبت از مقاصد الشریعة شد اختلافی که بین امامیه و غیر امامیه در استناد به مقاصد وجود دارد در آن جا ما به سه رویه اشاره کردیم و رویه صحیح را به زعم خودمان مشخص کردیم این ها مباحثی است که در گذشته مطرح کردیم.

گزارشی از کتاب فقه و عقل

ملاحظه می فرمایید در مقدمه فقه و عقل آمده نقش دین در سعادت انسان و ارکان دین ؛ ایمان و عمل.... بعد ورو دکریم به دین و شریعت در این قسمت کاری که در کتاب صورت گرفته است این که دین اعم از شریعت است و رابطه دین با شریعت ، رابطه کل و جزء است. در واقع دین مجموعه ای است از اعتقادات و احکام و تاریخ.... تعجب می کنم وقتی برخی از مجموعه های دین صحبت می کنند از تاریخ صحبت نمی کنند، قرآن که جزئی از این مجموعه است بخشی از آن تاریخ است. یا معارف ؛ غیر از تاریخ غیر از احکام ؛ مثلا وقتی بحث خلقت انسان مطرح می شو دکه مثلا او را از چه آفریدیم. به تبع آن ، بحث ثبوت انواع مطرح می شود، یا تکامل انواع ترانسفورمیسم و فیکسیسم ؛ مطالبی که امام صادق را جع به فرشتگان و آسمان، مطرح فرمودند این ها مجموعه ای است به نام دین ...

فقه و شریعت

اما یک بخش از دین مربوط می شود به احکام تکلیفی و وضعی که به آن شریعت می گویند، لذا رابطه دین با شریعت می شود رابطه کل با جزء شنیدنی است که بدانید شریعت دو اصطلاح دارد، شریعت بالمعنی الاعم و شریعت بالمعنی الاخص؛ شریعت بالمعنی الاخص یعنی احکام، اجتهاد صحیح و زیر مجموعه های آن در این بحث سوم، در واقع ما داریم رابطه اجتهاد و فقه را با شریعت مشخص می کنیم در واقع فقه یا اجتهاد یا دانش فقه این ها ، کاشف از شریعت است به همین خاطر فقه می شود کاشف و شریعت میشود مکشوف.

به قدری در کلمات و نوشته ها و سخنرانی ها این ها با هم خلط می شود ؛ فقه و شریعت ... از شریعت شروع میکند و به فقه میرسد و از فقه شروع می کند و به شریعت می رسد. مثلا آیا ما در شریعت نظام داریم یا نه ؛ بحثی است یا یکسری صرفا تک گزاره های اتمیک است؟ و بعد شروع می کند از فقه گفتن و این رویه اشتباه است. باید گفت شریعت با فقه و اجتهاد فرق دارد. اجتهاد کار مجتهد است ممکن است در فقه نظام نباشد مثل مکاسب یا عروة ولی در شریعت، نظام ممکن است باشد ولی بر عکس ممکن است کسی به دنبال نظام در شریعت باشد و کسی هم پیدا شود و بگوید شریعت نظام ندارد. اجتهاد یا فقه، چون فقه گاه به دانش فقه می گویند مقابل اصول یا رجال ؛ و گاهی فقه می گویند به معنای اجتهاد و عملیات استنباط؛ به هر حال

یکی از معانی فقه، اجتهاد است؛ و فقه را به هر شکل معنا کنید می شود راه صحیح به شریعت. فقه بشری است؛ فرآورده فکر فقهاست ولی شریعت بشری نیست؛ شریعت معصوم است و فقه معصوم نیست؛ شریعت در آن اختلاف نیست ولی فقه در آن اختلاف است ...

داریم کتاب فقه و عقل را بررسی می کنیم؛ چهارمین بحث توجه به منابع شرط لازم اجتهاد؛ من این موارد را برای کسانی که بعدا صدا را گوش می کنند بیان می کنم. هیچ چیز مهم تر از توجه به منابع نیست؛ یعنی مجتهد منابع را و منظور از منابع همان اسناد است که در اجتهاد مطرح است؛ و فقیه بیاید منبع را از منبع واره ها جدا کند، از منابع استفاده کند ولی از منبع واره ها استفاده نکند، البته معنایش صرفا توجه به منابع نیست چون موارد دیگری هم لازم است. به هر حال به این معنی که کسی نگوید آیا توجه به لغت لازم نیست؟! توجه به ادبیات لازم نیست؟! منظور جهت کتاب است؛ نقش عقل در استنباط احکام؛ در این جا مستحضرید که کل کتاب است منتها این جا می خواهد یک گزارش تاریخی بدهد که عقل نقش بسزایی دارد و نقش تشریفاتی دارد. کار خوبی که این جا شده این که هم عقل در لغت بررسی شده هم عقل در دانش هایی که اصطلاح داشته؛ در روایات، عقل و منطق و فقه و... اگر بخواهم حدود هشت صفحه یک گزارش اجمالی بدهم این که وقتی ما از عقل در فقه صحبت می کنیم، ببینید من نمی گویم در شریعت؛ چون نمی خواهیم نقش عقل را در شریعت بحث کنیم، ما در این جا اگر از عقل صحبت می کنیم برای استنباط می خواهیم صحبت کنیم در واقع فقیه، چقدر باید از عقل استفاده کند لذا شده عقل در فقه و نام کتاب هم شده فقه و عقل و نشده شریعت و عقل؛ اگر می خواستیم از شریعت دفاع کنیم مثلا اگر کسی گفته بود، شریعت الهی عاقلانه نیست! ما هم عنوان شریعت و عقل را استفاده می کردیم اما می خواهیم عقل و فقه و فقه هم به معنای دانش فقه یا عملیات استنباط بحث کنیم. فقه و مصلحت و فقه و عرف هم که به کار بردیم بیشتر ناظر به این معناست.

عقل در فقه

عقل در فقه همان که گاهی در روایات و آیات آمده، همان گوهر قدسی که خداوند در نهاد من و شما قرار داده؛ خیر و شر را می شناسد و می تواند تشخیص دهد که هذا حسن و ذاک قبیح؛ ببینید این را وقتی می گویم قهرا آن عقلی که در دنیای امروز می گویند به معنای عقل خودبنیاد بشری بریده از وحی، که اتفاقا معمولا مقابل وحی هم هست و ما این را نمی خواهیم بگوییم؛ مثلا مسیحیت وقتی از عقل صحبت می کند، عموما هم مسیحیت کاتولیک مخالف عقل است؛ آنها همان خرد جمعی که بشر امروز به آن رسیده که در آن میلیتاریزم هست در آن همجنس بازی هست آزادی همه چیز هست؛ ماکیاولیسم هست هر چه بگویید هست ما این را نمی خواهیم بگوییم که از نقش این، عقل، در فقه صحبت نمی کنیم؛ در واقع از عقلی در فقه صحبت می کنیم که همان گوهر قدسی است، در ما نهاده شده و به قول امام صادق علیه السلام «ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان»... ببینید بحث بعدی که در کتاب ملاحظه می کنید، تقسیمات عقل است؛ یک نکته و آن این که ما خیلی دنبال مفهوم شناسی کلمه عقل و عین و قاف و لام و... به عنوان یک لفظ نیستیم؛ و در واقع دنبال ماهیت شناسی آن هستیم. با این که بخش اول و فصل اول را معمولا چه مبحثی قرار میدهند؟ مفهوم شناسی... ما در واقع چیزی بیشتر از مفهوم شناسی را کار داریم؛ هویت شناسی و... همانی که می گویم که در من و شما هست؛ مثلا من و شما یک حس غضب داریم قوه غضب و شهوت و از جمله قوه اندیشیدن... مبحث بعد تقسیمات عقل است؛ عقل نظری، عقل عملی... ذیل عقل نظری و عملی، کلام فلاسفه یک مرحله بوده و جمع بندی کلام فلاسفه و اصولیان هم یک مساله بوده نقل کلام قطب الدین رازی و ارائه جمع بندی در این باره یک بحثی بوده از مباحث عقل نظری و عملی.. و تقسیم دوم، دیگر تقسیمات عقل، شما از اصول فقه، با این اندیشه آشنا شدید که عقل نظری داریم و عقل عملی؛ بحث این است که عقل عملی و عقل نظری... این به اعتبار جنسش هست؛ یعنی دو جنس است؛ که تحت عنوان نظری و عملی آمده؛ دو قوه است؛ یا یک قوه است؛ منتها به اعتبار مدرک متفاوت است. الان من و شما این جا نشسته ایم، من و شما یک قوه داریم به نام غضب، و یک قوه هست به نام شهوت؛ قوه ای هست به نام حسادت، گذشت و ایثار و یکی هم داریم به نام اندیشیدن... سوال این است که آیا ما دو چیز متفاوت داریم؛ یا نه یک قوه است؛ شاید بحثی نباشد و همه ما که این جا هستیم دو مورد جداگانه را حس نکنیم مثلا شهوت و غضب را که کاملا حس می کنیم که جدا است؛ این جدا نیست و لذا این اندیشه معروف شد که عقل نظری و عملی دو قوه نیست؛ به اعتبار مدرکاتش هست که تقسیم شده؛ گاهی اوقات انسان یک چیز را از جنس هست و نیست درک می کند؛ محال است و محال نیست. مثلا می گوید: دور باطل است یا تناقض باطل

است.... دو تا چهار تا می شود و پنج تا نیست اما برخی وقتها همین قوه اندیشه ، باید و نباید را درک می کند؛ بایستگی و نبایستگی... یبنتغی ان یفعل و لا یبنتغی ان یفعل... گفتند: چه کار کنیم؟ گفتند چون آن یکی از جنس نظر است و هست و نیست است می گوئیم «نظری» و دیگری از جنس باید و نباید است ، سزاوار است بشود یا نشود می شود عقل عملی، لذا می شود حسن عقل و قبح عقل... نگفتند هستی عقل و نیستی ظلم. البته این را هم به شما بگویم که این اندیشه توسط عده ای زخمی شد. و برخی بعدا آمدند و مناقشاتی کردند و آن را که کتاب می خواهد بگویند، این است که هم عقل نظری و هم عقل عملی از جنس درک است. درک در هر دو هست؛ اما اگر درک بایستگی عمل باشد لذا نگوئید لزوم عمل، که عقل حکم به لزوم کند؛ درک بایستگی ، وقتی گفته می شود فقه و عقل یعنی درک بایستگی ؛ بایستگی فعل یا بایستگی ترک؛ و اما دیگر تقسیمات عقل، ما این جا مقداری با خیلی از کلمات درگیر شدیم. مثلا عقل قدسی ؛ عقل غیر قدسی... عقل ریاضی ، ... آن ها هم بحثهایی است که ما هم نپذیرفتیم؛ گفتیم که عقل که قدسی و غیر قدسی ندارد... بحث قدسی و غیر قدسی توهم عقل است. به همین خاطر جالب است بدانید در آیات و روایات هیچ چیز در خصوص مذمت عقل نداریم. معلوم است که نمی خواهد عقل را تقسیم کند به قدسی و غیر قدسی ...

لذا شما این تقسیم عقل را به نیک و بد شما در دین ما نمی بینید؛ مبحث بعدی؛ عقل و ادراک حسن و قبح؛ این مطلب خیلی حیاتی بوده است ... آیا عقل ادراک حسن می کند؛ ادراکی که سزاوار است که انجام شود که از آن طرف به شر برسیم و حکم به ترک می کند که از آن طریق برسیم به حکم شارع؛ ابزار عقل، که آن جانگاہ کنید که منظور چیست و نهایتا چکیده و ... در بخش یکم خلاصه مطالب هست اگر کسی حوصله ندارد می تواند این قسمت را نگاه کند ما هنوز ورود محتوایی (کارایی عقل) به موضوع پیدا نکردیم.

می رویم سراغ بخش دوم: کاربرد استقلالی عقل در استنباط احکام شرع؛ می رود تا بخش سوم این استقلالی که من این جا آوردم شاید برای اولین بار این جدایی صورت گرفته است. شاید دهه هفتاد که من این کتاب را نوشتم دنبال این بودم که ما ببینیم کجا عقل، به عنوان سند استنباط مطرح است. منظور از استقلالی هم که می گوئیم... یعنی این که در خدمت آیه نباشد یا در خدمت یک روایت نباشد؛ حالا چه به عنوان تنها دلیل، که می شود استقلالی انحصاری؛ یا نه صرفا به عنوان یکی از ادله چهارگانه ... منظور کارایی سندی بوده است. یعنی جایی که می شود همردیف با قرآن، همردیف با حدیث و همردیف با اجماع ...

قاعده ملازمه

جایی که می خواهیم از عقل به عنوان یک سند استفاده کنیم، میدانید که کارایی استقلالی عقل در استنباط احکام شرع، فقط خودش را در قالب یک قاعده نشان می دهد و دوم هم ندارد.... به نام قاعده ملازمه .. ملازمه بین درک عقل و حکم شرع... و عنوان بعدی کلیات قاعده ملازمه سوال می شود که این ها چه ربطی به هم دارد؛ اینها خیلی ارتباطش وثیق است... معنا و ماهیت کاربردی قاعده ؛ مراد از عقل و حکم در قاعده ملازمه ... در واقع اولی، معنا شناسی قاعده است به اعتبار کاربرد؛ دومی دارد مفاهیم تصویری را بررسی می کند. وقتی می گوئیم کما حکم به العقل یعنی چه؛ این جا یکی از جاهای دقیق کتاب است. یعنی ذات بحث هم دقیق بوده است. مرحوم مظفر گفته: کما حکم به العقل یعنی هر آن چه عقلا بگویند؛ عقلاء بما هم عقلاء... همه عقلا و نه بعض عقلا.. و منهم الشارع بل هو رئیسهم و می گفت منظور از عقل این است. همیشه برای من سوال بود که اگر عقل این است ، طبعا منظور این است که کما حکم به العقلاء، و منهم الشارع، بل رئیسهم حکم به الشرع؛ سوال این است که این که به هم ریخت و نشد! چون اخذ محمول می شود در خود موضوع... مثل این که بگوئیم هر چه مردم مشهد بگویند از جمله تولیت محترم، تولیت گفته است. این که نمی شود....

به این شکل خراب هم البته نیست؛ آقای مظفر، شاگرد اصفهانی است. محقق اصفهانی می خواهد بگوید، ادراکات عقلا که در قاعده ملازمه مطرح است برمیگردد به مشهورات و مشهورات هم میدانید تادیبات صلاحیه ای است که عقلا حکم می کنند. لذا باید نظام باشد عقلا در این نظام نوع انسانی الزاماتی داشته باشند؛ متاثر از افکار استادش، اصول فقه را نوشته ولی ما در کتاب عرض کردیم عقل به آن معنا نیست؛ عقل همان قوه است. قوه نهادینه شده در بشر و لذا متوقف بر نوع نظام انسانی نیست و بردنش هم در آرای محموده درست نیست؛ و اما حکم... ببینید کما حکم به العقل، حکم یعنی فرمان و حاکم یعنی صاحب فرمان، آیا منظور این است؛ کما حکم به العقل ؛ یعنی هر آن چه را عقل، حکم کند. آقایان میدانید ، عقل چه کاره است که حکم کند؟!

آیا عقل من به من حکم کند یا عقل شما به شما حکم کند؟! عقل که حاکمیت ندارد، یک نفر در دنیا حاکمیت دارد و آن هم خداست و اگر به کسی حق حاکمیت داد مثل پیامبر -صلی الله علیه و آله - آن هم فقط حکم حکومتی نه همه جا یا به امام زمان علیه السلام حق فرمان داد قبول است و الا... ان الحكم الا لله... و خداوند حق چنین حکمی را به عقل نداده است. اصلا عقل مولویت ندارد؛ البته این موارد را بشر به آن ها زود هم نرسیده است. حالا این جور آماده شما مطالب را استفاده می کنید والا زمان برده تا چنین نتایجی حاصل شود.

عقل وقتی به گزاره های عدل و ظلم و امانت داری و... می رسد درک بایستگی می کند؛ لذا به کتاب مراجعه کنید من گفتم بررسی اول و بررسی دوم، بررسی اول این است که حکم را به معنای فرمان بگیریم. بررسی دوم، همان بررسی صحیح است. درک بایستگی است. بقیه اش موقعیت و تاریخچه قاعده ملازمه و البته منظور از منظور از موقعیت یعنی بین علماء است. چه جایگاهی بین علماء دارد و سیر تاریخی قاعده ملازمه... ما داریم کسانی که سخت طرفدار قاعده ملازمه هستند مثل اصفهانی؛ مثل آقای آخوند و نایینی و برخی هم که مخالفند مثل آقا مصطفی خمینی، موقعیت بین متفکران و تاریخچه... و مبحث بعدی ادله بین منکران و طرفداران... بخش اول دلیل منکران و پاسخ به آن ها از این جهت که برخی وقتها گفتند حکم ندارد... و مبحث بعدی ادله اثبات ملازمه... و... کلام مخالفان قاعده ملازمه ببینید یک نکته ای که این جا باید دقت کنید این است که برخی طرفداران قانون ملازمه معتقدند که این کبرایی است که صغرا ندارد. فقط کبرا است شاخص این جریان آقای خویی است ایشان در محاضرات تصحیح می کند، آن جا که معتقد است جریان ملازمه اشکال ندارد اما کبرایی است که صغرا ندارد. این ها معتقدند که ما مصالح و مقاصد حکم شرعی را که نمی گوئیم. قاعده ملازمه عقل فقط از طرف خودش که نمی خواهد بگوید... استاد ایشان (آقای اصفهانی) یک چیز دیگری می گوید: عقل، درک بایستگی اگر کرد، ولی نهایتا درک مقتضی می کند درک مانع نمی تواند بکند، من چند مثال بزنم مثلا دمکراسی؛ شما دمکراسی را می بینید و به به و چه می کنید و چند سالی هم جلو می روید، و می فهمید که شیوه مزخرفی هم هست؛ لذا نخبه گرایی را جایگزین می کنند. شاگرد (آقای خویی) گفت: عقل مصالح و مفاسد را نمی فهمد... استاد (آقای اصفهانی) می گوید عقل چنانچه منظورها را هم بفهمد، موانع را نمی تواند درک کند. یک حرفی آقای صدر (سید محمد باقر) دارد، ایشان می گوید کبرا درست، صغرا هم درست، ولی نیاز به عقل نداریم، شما یک جا پیدا کنید عقل درکی داشته باشد، ولی ما از طرف شارع نصی عام یا خاص نداشته باشیم. این مطلب را در الفتاوی الواضحه اش می بینیم. لذا این کتاب اول باید قاعده ملازمه را اثبات کند و بعد ثابت کند که عقل قادر به درک مناطات شرع به نحو علت تام هست؛ ...

این جا است که بحث چهار مطرح می شود، تبعیت یا عدم تبعیت احکام شرع از مصالح و مفاسد.

الحمد لله رب العالمین